

تاریخ دعوت اسماعیلی و ادبیات آن در آخرین روزهای امپراتوری فاطمی

حسین ف. همدانی
ترجمه فریدون بدره‌ای

خلافت فاطمی که در نتیجه تبلیغات گسترده اسماعیلیان در پایان قرن سوم هجری به وجود آمد، نخست در سال ۲۹۷ ق، در شمال آفریقا پا گرفت. در دوره خلافت المعز بالله مرکز نفوذ امپراتوری فاطمی به مصر انتقال یافت و این تغییر سبب تأسیس شهر قاهره شد؛ اما فاطمیان تنها به حکومت بر مصر و سرزمین‌های پیرامون آن خرسند نبودند. جنبش فاطمیان می‌کوشید که همه جهان اسلام را فراگیرد و امیرنشین‌ها و حکومت‌های کوچک و مختلف را در مملکت علوی واحد، متحد سازد.

عامل اصلی در گسترش و بسط اصول عقاید فاطمی در کشورهای اسلامی، دعوت بود. ما هنوز درباره تاریخ و ادبیات این دعوت، اطلاعات اندکی داریم، ولی در نهانخانه‌های وسیع کتابخانه‌های اسماعیلی که در یمن و هند به صورت سری نگهداری می‌شوند، کتاب‌های بسیاری موجود است که می‌توانند به محققان یاری دهند که نه تنها بر شمه‌ای از معتقدات دینی و فلسفی، بلکه بر فعالیت‌های سیاسی کارگزاران دعوت، وقوف یابند. مهم‌ترین دایمانی که آثارشان برای ما باقی مانده است، ایرانی بودند، هرچند بیشتر

نوشته‌هایشان به زبان عربی است. زنجیره پیوسته‌ای از مردان نامبردار که می‌توان به نفوذ آنان کاملاً پی برد و تاریخ روزگار و نوشته‌هایشان را بر مبنای آثاری که از آغاز روی کار آمدن فاطمیان تا پایان کارشان، از آنان باقی مانده است به خوبی پی‌گیری کرد. داعیان پیشتازی چون محمد بن احمد نسفی^۱، ابویعقوب سجستانی^۲، و ابوحاتم رازی^۳ در نیمه اول قرن چهارم هجری، و احمد حمیدالدین کرمانی^۴، ملقب به حجة العراقرین، داعی بزرگ یا داعی الدعوات خلیفه فاطمی، الحاکم بامرالله، در مشرق به پروراندن عقاید و نظریات داعیان پیشین اسماعیلی ادامه دادند. در واقع، صورت جدیدی به نظام فکری اسماعیلی دادند و در دوره‌ای که مورد توجه و بررسی من است، مؤید فی‌الدین ابونصر هبة‌الله شیرازی، تکمیل کننده این مکتب فکری بود و قدم جای پای کرمانی نهاد.

دوران طولانی خلافت المستنصر بالله، در نیمه قرن پنجم هجری، اوج و نیز آغاز زوال و انحطاط دولت فاطمی است. مشکلات و پیچیدگی‌های سیاسی چنان ابعاد عظیم و غول‌آسایی یافت که غلبه بر آن با قوای موجود در کار میسر نبود. سرداران مختلف ترک می‌کوشیدند تا بر امور مملکت تفوق پیدا کنند و موقعیت و موضع خویشان را استوار گردانند، اما توفیق زیادی نصیبشان نشد. سلجوقیان و جنگجویان صلیبی از هر سوی تهدید می‌کردند، و مملکت در بحبوه بحران دشوار اقتصادی بود. در دوره کوتاه فرمانروایی پسر مستنصر، یعنی المستعلی بالله، این آشوب و اغتشاش گنج‌کننده‌تر شد. سازمان دعوت که تا آن زمان پشتیبانی مقتدرانه حکومت فاطمی را داشت، از هم پاشید و به بخش‌های متعدد تقسیم شد. مستعلی به خلافت رسید، با این نتیجه که برادرش نزار و پیروان او از فرقه رسمی اسماعیلی جدا شدند. حسن صباح و پیروانش خلافت مستعلی را نپذیرفتند، بلکه شاخه جداگانه‌ای از کیش اسماعیلی را تشکیل دادند و کوشیدند تا معتقدات اسماعیلی را بر پایه روش‌های انقلابی قدیم قرمطیان، شکلی نو بدهند. به این ترتیب، دعوت رسمی (یا الدعوة

۱. این متن کامل خطابه‌ای است که در برابر هجدهمین کنگره بین‌المللی شرق‌شناسان، در لیدن هلند، در روز چهارشنبه نهم سپتامبر ۱۹۳۱ م ایراد شد.

۲. فعالیت‌های او را نظام الملک در سیاست‌نامه، فصل چهل و هفتم وصف کرده است.

۳. ابوریحان بیرونی، چاپ زاخانو، ص ۳۲؛ بغدادی، فرق، چاپ قاهره، ۱۹۱۰، ص ۲۶۷؛ ماسینیون: *Esquisse d'une Bibliographie Qarmate* جلد مطالعات شرقی، سلسله انتشارات گیب، ص ۳۳۲.

۴. ابن حجر عسقلانی، *لسان المیزان*، ص ۱۶۴؛ ابن الندیم، *الفهرست*، ویراسته فولگل، ص ۱۸۹؛ ماسینیون، تلخیص (Esquisse)، ص ۳۳۲؛ داعی ادریس، *عیون الاخبار*، جلد پنجم، ص ۲۶۰-۲۶۳؛ گریفیتی، مجله

zdmg شماره ۶۹، ص ۸۷.

القدیمه) در مقابل شاخه نزاری دعوت اسماعیلی (الدعوة الجدیده) نفوذ پیشین خود را در مصر و کشورهای دیگر از دست داد. تنها در یمن دعوت اسماعیلی نسبت به دعوی مستعلی و جانشینانش استوار و وفادار باقی ماند. گروهی از توطئه گران نزاری، سوء قصدی به جان الامربالله کردند که موفقیت آمیز بود. آمر، پیش از مرگش امور مملکت را به دست عبدالمجید سپرد و داعی ابن مدین را باب امام، و شواری از داعیان مورد اعتماد (مستودع) را بر پسر خردسالش امام طیب گماشت. آنگاه داعیان، طیب را از دیده‌ها پنهان کردند (دوره ستر)^۵ و دیگر کسی از وی خبری نیافت. به این ترتیب، با مرگ الامربالله، مکتب قدیم اندیشه و تفکر اسماعیلی در مصر ناپدید شد. اما سرزمینی که در آنجا اسماعیلیان مکتب قدیم پناه گرفتند، یمن بود؛ زیرا در آنجا ملکه سیده حوری اروی، ملکه صلیحی پیشنهادهای وزیر عبدالمجید را رد کرد و دعوت اسماعیلی را به نام پسر آمر، امام طیب مستور، تبلیغ و ترویج نمود.

یمن، از آن کشورهایی بود که عقیده اسماعیلی در آن ریشه دوانیده بود. در نیمه قرن سوم، این حوشب منصورالیمین در آنجا عقاید خویش را با موفقیت بیان کرده بود. در آن هنگام که قدرت فاطمیان در مصر افول کرد، صلیحیان در یمن مشعلداران معتقدات اسماعیلی مکتب قدیم شدند. پس از مرگ ابن حوشب، و متعاقباً با سقوط دولت اسماعیلی، دعوت اسماعیلی در یمن از میان نرفت و در طی واپسین مرحله امپراتوری فاطمی، با شور و حرارتی بیش از همیشه به دست داعی علی بن محمد صلیحی احیا شد. در وقایع نامه‌ها و تواریخ داعیان یمنی، مکاتبات با اهمیتی میان فاطمیان و صلیحیان برای ما حفظ شده است. واقعیت‌های مندرج در این نامه‌ها به ما رهنمودی می‌دهد از رابطه‌هایی که تجلیات متفاوت جنبش فاطمی را به صورتی که در مصر، یمن و ایران وجود داشته به هم می‌پیوسته است. یکی از مردانی که زندگی و کار او همه وقایع و رویدادهای روزگاری را که ما با آن سروکار داریم با هم ترکیب کرده، و نفوذ و شخصیت او در این کشورها، هنگامی که مشغول تبلیغات پیچیده بوده، ساطع ساخته است، مؤید فی‌الدین ابونصر هبه‌الله بن ابی عمران موسی بن داود شیرازی است که قبلاً از او یاد کردیم. دعوت اسماعیلی یمن زندگینامه خود نوشت مؤید را همراه بعضی آثارش برای ما حفظ کرده است، و این ما را قادر می‌سازد که نه

۵. گریفیتی، ZDMG شماره ۶۹، ۸۷: پل کراوس،

تنها از شخصیت تاکنون ناشناخته این رجل بزرگ عالم اسلام یقین حاصل کنیم، بلکه بر شمه‌ای از تاریخ دعوت فاطمی در مصر، ایران و یمن آگاهی یابیم. وی مرتبه باب امام المستنصر بالله را داشت که بالاترین مرتبه در دعوت اسماعیلی است. مضاف بر آنکه سردار و رهبری توانا بود. وی نویسنده‌ای با قدرت سرشار ادبی، و شاعری با قریحه‌ای متعارف بود و در ادبیات دعوت، تأثیر بسیاری گذاشت؛ بنا بر نوشته کتاب زهرالمعانی:^۱ «سیدنا المؤمنین فرزند روحانی حمیدالدین کرمانی، حجّت امام الحاکم بامرالله بود از اهل البیت به شمار می‌رفت، همچنان که سلمان (فارسی) از اهل بیت پیامبر بود؛ زیرا مؤید در دعوت مقام و مرتبه‌ای مانند سلمان در روزگار خود داشت». مؤید، خود به این مقام خویش در ابیات زیر اشاره می‌کند:

لو كنت عاصرت النبي محمداً ما كنت اقصر عن مدى سلمانه
و لقال انت من اهل بيتي معلناً قولاً يكشف عن وضوح بيانه

اینکه امام المستنصر بالله برای وی احترام زیادی قائل بوده است، از این ابیات که مستنصر خود از شعر مؤید سروده، مشهود است:

يا حجة مشهورة في الوري و طود علم اعجز المرتقى
شيعتنا قد عدموا رشد هم في المغرب يا صاح و في المشرق
فانشر لهم ماشنت من علمنا و كن لهم كالوالدالمشفق
ان كنت في دعوتنا آخراً فقد تجاوزت مدى السبق
مثلك لا يوجد فيمن مضى من سائرالناس و لامن بقى

از اوایل زندگی مؤید، هیچ سند و نوشته‌ای نداریم، اما از سال ۴۲۹ ق (۱۰۳۸ م) از زندگی و ماجراهایی که بروی گذشته است، مطالبی به قلم خودش در دست داریم. این شرح حال السیره المؤیدیه نام دارد و سند ادبی و تاریخی فوق‌العاده با ارزشی است. گذشته از این، یکی از معدود زندگینامه‌های خودنوشت در ادبیات اسلامی است که به سبک دل‌انگیزی، که از

۶. دوره‌ای که در آن امام وقت از چشم مردم پنهان می‌شود «دوره ستر» خوانده می‌شود در مقابل دوره ظهور. در تاریخ دعوت ناطق ششم، یعنی حضرت محمد، چند دوره ظهور و ستر وجود داشته است مانند: ۱. دوره ستری که با غیبت اسماعیل بن جعفر تا ظهور المهدی بالله در مغرب آغاز شد؛ ۲. دوره ظهور: از مهدی بالله تا اختفا یا غیبت طیب؛ ۳. دوره ستر: منبعت از غیبت امام طیب تا ظهور امامی از نسل وی در آینده.

ویژگی‌های مؤید به‌شمار می‌رود، نوشته شده است، و برای ما به شیوه‌ای بسیار زنده تصویر سیاسی دو دربار مهم اسلامی را — یعنی دربار بویان و فاطمیان — ترسیم می‌کند و چشم‌اندازی از فعالیت‌های یک داعی برای برانداختن امپراتوری عباسی را به تصویر می‌کشد. اگر اجازه داشته باشیم که قیاسی با دوران خودمان بکنم، می‌توانم بگویم که رجال دربار آل‌بویه، از مؤید به عنوان مأموری از جانب فاطمیان مصر، هراس داشتند و او را زیر نظر قرار داده بودند؛ درست همان‌گونه که امروزه با کمونیست‌های این روزگار رفتار می‌شود که برای استقرار انترناسیونال شوروی در سطح جهان می‌کوشند.

مؤید در ۲۹ سالگی خود را رهبر شیعیان بی‌شمار شیراز و دیلم یافت. دولت آل‌بویه از نفوذ روزافزون او بر مردم ترسید و درصدد تبعید او برآمد، اما وی توانست با تمهیدی در دیلم بماند و ترتیبی داد که با امیر ابوکالیجار بویی شخصاً گفت‌وگویی کند.^۷ در این ملاقات، به یمن قوت استدلال‌های برترش و قریحه بیان و سبک درخشانش در مباحثه، و از همه مهمتر، شخصیت جاذب و نیرومندش، همدلی و جانبداری ابوکالیجار را به دست آورد. عاقبت با حسن نیتی که امیر بویی از خود نشان داد، وی مجالس شبانه‌ای تشکیل داد که در درجه اول، وقف تفسیر قرآن، سپس خواندن فصولی از دعائم الاسلام قاضی نعمان، رساله رسمی فقه اسماعیلی، و سوم بحث و گفت‌وگو بود و مجلس با دعا برای امام زمان خاتمه می‌یافت.

سرانجام به تدریج مؤید توانست ابوکالیجار را به کیش اسماعیلی درآورد. لطف و عنایتی که امیر به مؤید نشان می‌داد، عاقبت حسادت درباریان را برانگیخت. اما به‌رغم مشکلات بسیار، مؤید سرسختانه به مأموریت خود در اهواز و خواندن مردم به دعوت امام فاطمی المستنصر بالله ادامه داد. در اینجا باید یادآور شویم که به فعالیت‌های مؤید و روابط او با ابوکالیجار در فارسنامه ابن بلخی هم اشاره شده است. کشمکش میان ابوکالیجار و خلیفه عباسی در بغداد در گرفت، زیرا او خواستار دستگیری مؤید انقلابی ضد عباسی بود که در دولت بویی مستقر شده بود. بر اثر فشارهایی که از بغداد وارد می‌شد و توطئه‌ها و دسیسه‌های خود دربار ابوکالیجار علیه مؤید و نیز به علت بی‌ثباتی مملکت، ابوکالیجار از حمایت مؤید دست کشید. داعی ناچار مخفیانه از شیراز به اهواز مهاجرت کرد و این کار در نهایت

۷. صفحه ۱۸۸، این اثر را که من قصد دارم متن آن را به زودی منتشر سازم، داعی یمنی ادریس عمادالدین در سال ۸۳۸ ق (۱۴۳۴ م) نوشته است.

احتیاط و در میان مشکلات فراوان از جهت کمبود وسایل حمل و نقل و ترس از افتادن به دست جاسوسان صورت گرفت. در این هنگام، در مشرق، اسماعیلیان بی‌رحمانه آزار و سیاست می‌شدند و در خوارزم در سال ۴۳۶ ق تعداد زیادی به خاطر قبول امامت مستنصر قتل عام شدند. به چنین قتل عام و سیاستی، مؤید در دیوان اشعار خودگناه و بی‌گناه اشاره می‌کند، از آن جمله در بیت زیر:

و انی فی ظلمة من ظلام مکفنی لیس مجدوه فجر

سرانجام وی زادگاه خود را ترک کرد و به موصل رفت،^۸ و از آنجا رهسپار مصر شد و خود را به درگاه امام‌المستنصر بالله رسانید.

مؤید نیز در مصر برای باریافتن به حضور امام، به علت افکار خصمانه عده‌ای از رجال دربار با دشواری رو به رو شد. ابوسعید، وزیر یهودی‌المستنصر بالله که یکی از موانع راه دیدار مؤید با امام بود، به دست ترکمانان به قتل رسید و پس از قتل او به مؤید اجازه داده شد که در ۲۹ شعبان سال ۴۳۹ ق (۲۸ فوریه ۱۰۴۸ م) به حضور خلیفه فاطمی برسد. پس از آن، مؤید به شرکت فعالانه در زندگی سیاسی مصر علاقه روزافزونی پیدا کرد. در السیره الموبدیه وی با زبانی گستاخ وضعیت سیاسی موجود در دربار فاطمی را تحت وزارت ابوالبرکات به باد انتقاد می‌گیرد. این واقعه را همه می‌دانند که ابوالحارث بساسیری که اردوگاه او نزدیک موصل بود، علیه عباسیان لشکر کشید و موفق شد بغداد را برای مدت کوتاهی تصرف نماید و خطبه رسمی در شهر به نام خلیفه فاطمی‌المستنصر بالله کند. وقت اندکی که در اختیار من است باعث می‌شود که نتوانم وارد جزئیات نقش اساسی مؤید فی‌الدین شیرازی بشوم که رابط میان بساسیری و حکومت مصر بود. تمام بخش دوم سیره درباره شرح تفصیلی فعالیت‌ها و کارهای مؤید و سهم وی در این نمایش سیاسی است.

روحیه سلحشورانه، سرشت و غیرت معتقدات دینی او، در اشعار وی که در دیوانش برای ما به یادگار مانده است، مجال بروز و ظهور می‌یابند. دیوان او مشتمل است بر مدایحی در ستایش امام‌المستنصر بالله و الظاهر، و بخشی درباره مسائل کیش اسماعیلی. اشعار وی که درباره رویدادهای مختلف سروده شده‌اند، شیوه‌ای ساده و سلیس دارند و بر شخصیت،

۸. در دستنویس سیره، این نام پیوسته ابوالنجمار نوشته شده است. اما من در پرتو تحقیقات لیسنرینج و نیکلسن، صورت ابوالنجار را انتخاب کردم؛ نک: فارسنامه ابن بلخی، سلسله انتشارات گیب، لندن، ۱۹۲۱ م، ص ۱۳. نیز نک: مجله انجمن شاهی آسیایی، ۱۹۱۱ م، ص ۶۷۲. یادداشتی به قلم ه. ف. آمدروز.

مش و کار شاعر پرتو می‌افکنند و نیز ارزش تاریخی فراوانی دارند. پرخاشگری‌های وی علیه عباسیان به خاطر صدق و مناعتی که در آن است، شهرت دارد.

یکی دیگر از آثار مهم مؤید، کتاب مجالس^۹ اوست که شامل هشتصد مجلس در هشت مجلد است، و در آن، دربارهٔ موضوعات مختلف کلامی، تفسیری و فلسفی بحث شده است. همچنین مجالس مؤید شامل مکاتبهٔ مؤید با شاعر و فیلسوف بزرگ ابوالعلا معری دربارهٔ «گیاهخواری» است. این مکاتبه را نخستین بار در اروپا پروفیسور د.س. مارگلیوت، از روی دستنویسی محفوظ در کتابخانه دانشگاه آکسفورد منتشر ساخت^{۱۰}. به علت نبودن منابع در آن زمان برای پروفیسور مارگلیوت میسر نبود که طرف مکاتبهٔ ابوالعلا را به یقین شناسایی کند. اما دعوت اسماعیلی یمن، خوشبختانه برای ما آثار این نویسندهٔ دانشمند را حفظ کرده است و ما اکنون می‌توانیم هویت «داعی الدعاء» هبة الله بن موسی، طرف مکاتبهٔ مذکور در بالا را بازشناسیم. مؤید، به‌رغم مقام و مرتبهٔ والایی که در دربار و در دعوت اسماعیلی داشت هاله‌ای از رمز و راز شخصیت او را در میان گرفته و این واقعیتی است که او در دیوانش به آن اشاره می‌کند:

رضیت الستری مذهباً و ما ابتغی عنه من معدل

۹. نک: ابن بلخی، فارسنامه، ویراستهٔ لیسترنج و نیکلسن (سلسله انتشارات گیب)، ص ۱۱۹؛ و به عهد باکالیجار مذهب سبعیان ظاهر شده بود... چنانکه در این وقت آن را مذهب باطنی گویند و مردی باطنی، نام او ابونصر بن عمران کی سری بود از اعیان سبعیان و در میان دایم قبولی داشت؛ همچنانکه پیغمبری و این مرد باکالیجار راگمراه کرد و در مذهب سبعی آورد پس قاضی عبدالله... از غیرت دین و سنت می‌خواست کی، حیلنی سازد تا دفع آن ملعون بکند و از باکالیجار خلوتی خواست... چون با او به خلوت رسید گفت: ترا معلوم است کی، کار ملک نازکی دارد و این ابونصر بن عمران مستولی گشت. و همه لشکر تو تبع او شدند. اگر این مرد خواهد کی ملک از تو بگرداند به یک ساعت تواند کردن و همه لشکر تو متابعت او نمایند. باکالیجار از این معنی نیک اندیشناک شد... قاضی عبدالله را گفت پس تدبیر این کار چیست؟ گفت کشتن او در سر یا از مملکت دور گردانیدن، چنانکه هیچ کس نداند. باکالیجار صد سوار را از عجمیان خویش راست کرد و صد غلام ترک و معتمدی را از آن قاضی و آن مرد داعی را درشت بر چهار پای نشانند و بردند تا از آب فرات عبره کردند، و حجت برگرفتند کی اگر او را معاودتی باشد خون او مباح بود و آن مرد به مصر رفت. و غرض این شرح آن است تا طریقت و اعتقاد مردم آن ولایت معلوم شود (در متن چاپ شده در مقاله «نشود» آمده است که با توجه به مفاد متن غلط است). م.

۱۰. مجالس را داعی یمنی حاتم بن ابراهیم الحامدی (ق. ۵۹۶ ق.) ویراست و برحسب موضوعات مرتب ساخت و در کتاب خویش به نام جامع الحقائق آورد. ادبیات اسماعیلی فاطمی را که دعوت یمن محفوظ داشته محتوی چندین اثر است که مجالس نامیده می‌شوند و از نویسندگان مختلف است؛ مانند مجالس مؤیدیه، مجالس بدرالجمالی، مجالس ابوالبرکات و دیگران. سنت «مجالس» نویسی تا دوران متأخر ادبیات اسماعیلی یمن همچنان ادامه داشته است.

من عقیده دارم که این «خودپوشانی» و ستر اختیاری، دلیل واقعی آن است که مؤید و ناصر خسرو دو مرد بزرگ امپراتوری فاطمی که از روی اتفاق همزمان در قاهره به سر می‌برده‌اند، در آثارشان از یکدیگر نام نبرند. با این همه، به نظر می‌آید که در دیوان ناصر خسرو، ایماء و اشاراتی رمزی به مؤید به عنوان استاد و مرشد وی هست.^{۱۱}

مؤید با نمایندگان دعوت اسماعیلی در یمن ارتباط مستقیم داشت، به ویژه با داعی لمک بن مالک رئیس دعوت در دوره صلیحیان. داعی لمک به اشاره داعی علی بن محمد صلیحی به مصر رفت، و در طی اقامتش در آنجا در نزد مؤید سکنا گزید و پیوسته با وی درباره مسائل مذهبی بحث می‌کرد. مؤید، پدر روحانی دعوت یمن محسوب می‌شود؛ زیرا پس از مرگش که در شوال سال ۴۷۰ ق (۱۰۷۸ م) رخ داد آثار خود را به میراث برای دعوت یمن گذاشت.

پس از فوت داعی لمک و پسرش، داعی یحیی، ملکه سیده صلیحی داعی ذویب بن موسی الوادعی را به منصب داعی المطلق منصوب کرد. وی نخستین کس از میان داعیان یمنی بود که به نشر دعوت به نام امام طیب پرداخت. این شاخه از جنبش اسماعیلی از این پس الدعوة الطیبه خوانده شد و مسقط الرأس آن در یمن مستقر شد و جدای از شاخه نزاری یا فداییان الموت بود.

دعوت یمن که پس از افول سلسله صلیحی قدرت سیاسی خود را از دست داده بود می‌بایست برای بقای خود تقلا کند. تاریخ این دعوت نشان می‌دهد که قرن‌ها به جنگ شجاعانه‌ای برای حفظ و نگهداری میراث نویسندگان پیشین اسماعیلی ادامه داده است.

در میان شخصیت‌های نام‌آور یمن در این دوره، باید از خطیب بن الحسن بن ابی الحفای (مقتول در ۵۳۳ ق، ۱۱۳۸ م) یاد کرد. وی برادر ناتنی ملکه سیده، جنگجو و حکمرانی بزرگ بود. او از شاعران بزرگ یمن است^{۱۲} و دیوان او در مجموعه کتاب‌های دعوت برای

۱۱. مجله انجمن شاهی آسیایی (۱۹۰۲)، صص ۲۸۹-۲۹۰.

۱۲. دوست من جناب آقای پنیس توجه مرا به ابیات زیر از ناصر خسرو جلب کرد که می‌اندیشد ممکن است اشاره به مؤید کرده باشند:

کز نور وی ابن عالم ناری شود انور	یاقوت منم اینک و خورشید من آن کس
گویم که چنین است کس افلاطون چاکر	از رشک همی نام نگویمش در این شعر
بل حکم و علم مثالست مصور	استاد و طبیست و مؤید ز خداوند
آباد بر آن کشتی کو باشد لنگر	آباد بران شهر که وی باشد دربانش

← دیوان قصابید و مقطعات ناصر خسرو، چاپ تهران، ۱۳۰۴-۱۳۰۷، ص ۱۷۶.

→ در دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، دو بیت آخر این اشعار چنین آمده است:

ما محفوظ مانده است. ما همچنین آثار نایاب داعی ابراهیم الحسین الحامدی و داعی محمدبن طاهر را در دسترس داریم که دعوت یمن محفوظ داشته است.

یکی از نمایندگان بزرگ دیگر دعوت، که در این دوره شکوفا شد و روشی برای مطالعه و بررسی آثار داعیان پیشین ترتیب داد، داعی علی بن محمد بن الولید (فوت ۶۱۲ ق، ۱۲۱۵ م) بود که صاحب تألیفات بسیار است، از جمله دیوان اشعارش و کتاب دماغ الباطل در رد کتاب المستظهري غزالی است.^{۱۳}

من به شمردن نام نویسندگان و کتاب‌های بسیاری که برای ما در کتابخانه‌های اسماعیلی باقی مانده است، ادامه نمی‌دهم؛ تنها از واپسین نماینده مشهور دعوت یمن در قرن نهم هجری، یعنی داعی عمادالدین ادریس یاد می‌کنم که تاریخ مفصلی از دعوت را از ابتدا تا آغاز دوران خود، نوشت و در کتاب زهر المعانی خویش واپسین تألیف مشترک در عقاید اسماعیلی را برای ما به یادگار گذاشت.^{۱۴}

در واقع، ادبیات اسماعیلی در یمن با ادبیات قدیم اسماعیلی در روزگار فاطمیان تفاوت کلی دارد. خصلت و منش سیاسی و انقلابی گسترده خود را از دست داده است، و وظیفه و مأموریت اصلی آن به حفظ گنجینه‌های فکری و دینی دعوت قدیم منحصر شده است. وظیفه و امتیازی که امروز به استوار ساختن علقه‌های وحدت میان جوامع کوچک اسماعیلی یمن و هند کمک می‌کند، و یادمانی ماندگار را برای همه آن کسانی که برای تداوم هستی و استقلال دین خود جنگیدند و کوشیدند، پایدار می‌سازد.

از رشک همی نام نگویمش در این شعر
استاد طبیست و مؤید ز خداوند

گویم که «خلیلیست که مثل افلاطون چاکر
بل کز حکم و علم مثالست و مصور
قصیده ۲۴۲، ص ۵۱۴ [م.]

چرا خاموش باشی ای سخندان
اگر بر مرکب حکمت سواری
کنون شادی که مانی مردمان را
که کرد از خاطر خواجه مؤید
کسی را کش به شاگردی نشاید
هرآنک او را ببیند روز مجلس
شب من روز رخشان کرد خواجه

چرا در نظم ناری در و مرجان
چرا نایی سوی میدان مردان
کنون باید که فخرآری به اقران
در حکمت گشاده بر تو یزدان
بشاگردی نشانید اوستادان
ببیند عقل را سر در گریبان
دبرهان‌های چون خورشید رخشان

همان، ص ۱۳۱۳

۱۳. فهرست دستنویس‌های عربی لیدن، جلد دوم، ۱، ۲۳۳. من برای ارجاع دقیق به منبع آن مدیون دکتر وان

ارندوک هستم، یعنی Bib.Nat.No.3320 (ancient fonds 1414).

۱۴. ویراسته ابگانتس گلدزبهر، تحت عنوان *Batinija Streitschrift des Ghazali gegen die Sekte*



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی